



شماره ۱۸

- ۱- مناجات ای خداوند تو آگاهی و دانا و بینا که آنی ...
- ۲- لوح ای کنیز بها آزادی و فرزانی ...
- ۳- کلمات مکنونه ای خاک متحرک ...
- ۴- مبادی روحانی (تطابق دین با علم و عقل) قسمت دوم
- ۵- تاریخ حیات حضرت بهاء الله
- ۶- حیوة بهائی (مناسبات اولیاء و فرزندان یا یکدیگر)
- ۷- احکام (حقوق الله)
- ۸- بشارات
- ۹- عربی درس هشتم

هو الله

ای خداوند تو آگاهی و دانا و بینا که آنی فراغت از یاد یاران
ندارم و بدون ذکر ایشان نفسی بر نیارم و بجز لقایشان آرزویی
ندارم محبتشان راحت جان است و لقایشان مسرت وجدان ای
خداوند شکر تو را که یاران آرجمند را هوشمند فرمودی و هر
مستمند را از کنز هدایت بهره مند کردی مواهب بیکران سبذول
داشتی و بخشش بی پایان شایان فرمودی هدایت کبری رایگان
بخشیدی و موهبت عظمی ارزان نمودی پس این یاران زاد ملکوت
بزرگوار فرما و بایکدیگر روف و مهربان فرما تا هر یک بجهت
دیگری جانفشانی نماید و گوهرافشانی کند و بمیدان قربانی
شتابد فیض رحمانی یابد و مواهب آسمانی جوید وَعَلَيْكُمْ التَّحِيَّةُ
وَالثَّنَاءُ

هوالله

ای خداوند تو آگاهی و دانا و بینا که آنی فراغت از یاد یارانت
 ندارم و بدون ذکر ایشان نفسی برنیارم و بجز لقایشان آرزویی
 ندارم محبتشان راحت جان است و لقایشان مسرت وجدان ای
 خداوند شکر تو را که یاران آرجمند را هوشمند فرمودی و هر
 مستمند را از کنز هدایت بهره مند کردی مواهب بیکران مبدول
 داشتی و بخشش بی پایان شایان فرمودی هدایت کبری رایگان
 بخشیدی و موهبت عظمی ارزان نمودی پس این یاران را ملوکوت
 بزرگوار فرما و بایکدیگر رُوْءُوف و مهربان فرما تا هر یک بجهت
 دیگری جانفشانی نماید و گوهرافشانی کند و بمیدان قربانسی
 شتابد فیض رحمانی یابد و مواهب آسمانی جوید وَعَلَيْكُمْ التَّحِيَّةُ
 وَالسَّلَامُ

هوالله

ای کنیزها آزادگی و فرزانیگی نه به خُرد سالی است و نه به سال خوردگی پس از خدا خواهیم که چون نونهالان به نفعات رحمن تروتازه باشی .
جلد اول مناجاتهای نونهالان ص ۴۶

ع ۴

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

بموجب تعالیم حضرت بهاءالله خانواد که یک واحد انسانی محسوب است باید طبق اصل تقدیس و احترام تعلیم و تربیت یابد و جمیع فضائل و کمالات به وی الفاء گردد . تمامیت و جامعیت روابط عائله بایستی پیوسته مورد توجه دقیق قرارگیرد و حقوق و شعون اعضا کُل محترم و محفوظ باقی ماند . حقوق فرزند حقوق پدر و مادر هیچیک نباید پایمال شود و معرض تحطی و تجاوز واقع گردد و در عین حال هیچیک نباید جنبه انفرادی و مطلق اختیار نماید همانطور که فرزند نسبت به پدر خویش دارای پاره ای تعهدات است پدر نیز بهمان قرار صاحب وظائفی است که باید در حق فرزند مجری دارد . مادر ، خواهر و دیگر اعضا عائله نیز هر یک دارای حد و مقامات مخصوصه اند جمیع این حد و مشخصات بایستی مورد احترام واقع گردد . و در عین حال وحدت و یگانگی خانواده محفوظ و لَن یتغیر باقی ماند ناراحتی هر یک باید ناراحتی عموم تصور شود و راحت و آسایش هر عضو راحت و آسایش اعضا دیگر و بالأخره اعتلا و افتخار هر فرد ، اعتلا و افتخار سایر افراد تلقی گردد . (مجموعه نصوص مبارکه در باره تربیت بهائی) ص ۱۳۲

* ای خاک متحرک

من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس سیف عَصیان شجره اُمید تو را بریده
و در جمیع حال بتو نزد یکم و تود رجمیع احوال از من دور و من عزت
بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود
پسندی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار .

مأنوس : اسم مفعول از مصدر اُنس ، اُنس گرفته

مأیوس : نا امید

سیف : شمشیر

عَصیان : گناه ، نافرمانی ، سرپیچی

بیزوال : پایدار

ذلت : خواری

تطابق دین با علم و عقل — قسمت دوم

چهارم — دیانت بهائی برای عقل و خرد ارزش فراوان قائل است. عقل اصل است و علم از مظاهر آنست.

جمال مبارک در کلماتِ فردوسی میفرمایند: «قوله الاحلی: «كَلِمَةُ اللَّهِ در ورق پنجم از فردوسِ اعلیٰ: عَطِيَّةُ كُبْرَى وَنِعْمَتٌ عَظْمَى در رتبهٔ اولیٰ خرد بوده و هست اوست حافظِ وجود و معین و ناصر او. خرد بیک رحمانست و مظهر اسمِ عَلَام. با و مقامِ انسان ظاهر و مشهود».

مجموعه اشراقات ص ۱۲۱

و در لوحی دیگر میفرمایند (در ریای دانش صفحه ۷): «زبانِ خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید منم آفتابِ بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنایی که راه دیده بنمایم»

جناب احمد یزدانی یکی از مؤلفین بهائی در کتاب «مبادی روحانی» روابط بین علم و عقل را با توجه به بیانات مبارکه بشرح زیر خلاصه مینماید:

موضوع دین و علم و عقل هر سه حقائق اشیا است منتهی دین اعتقاد و عمل بوظائف حقیقیه و روابط ضروریه ناشیه از حقائق اشیا است و ایمان بدین باعث هدایت و الزام به انجام وظائف و اعمال خیریه است ولی علم نقطه اطلاع بر خواص و حقائق اشیا است بدین الزام

به عمل و اجبار بر امور خیریه و شریه و عقل نیز قوه کاشف و محیط بحقائق اشیا است و از خصائص این کشف و احاطه، تأثیر روح و نفس ناطقه و توجه بحقائق امور و قضایاست مشروط بر انصاف و صفای قلب و عدم حیرت و ضلالت ناشیه از افکار و آراء متضاد حکماء و فلاسفه مختلفه. لذا علم حقیقی و عقل سلیم با اساس و حقیقت ادیان الهی کاملاً مطابق و موافق میباشد و دین هم اگر مخالف علم و عقل باشد باعث قناعت وجدان و ایمان و اطمینان قلب و روان نمیشود.

(نقل از کتاب مبادی روحانی)

پنجم — دین الهی مروج علم است.

همانطور که اشاره شد عده ای تصور می کنند که علوم و فنون مخالف شوق دین و روحانیت بوده و موافقین حقیقی دینی تحصیل علوم و فنون نخواهند بود. البته با توجه به تاریخ قرون وسطی و مدافعه در اوضاع آن ایام و بعلم آنکه دانشمندان و فضلا اغلب از طرف کلیسا مُرتد محسوب میشدند این طرز تفکر بدین سابقه بنظر نمی رسد.

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند: «... کرسی حکومت پساپ همیشه معارضه بعلم نمود حتی در اروپا مسلم شد که دین معارض بعلم است و علم، مخرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مروج حقیقت و موافق علم و معرفت و مشوق برد انانی و تمدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید. استغفر الله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان

واشرف کمالات بشر است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون، انسان نیست، بلکه حیوان بی شعور زیرا علم نور است، حیات است، سعادت است، کمال است، جمال است و سبب قربت درگاه احدیت است، شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم، عین هدایت است و جهل، حقیقت ضلالت خوشحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و به تقلیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بباد دادند.

مفاوضات ص ۱۰۳ و ۱۰۴

تاریخ حیات حضرت بهاء الله

ادامهٔ مراجعت به بغداد

دیری نگذشت که خلوص عقیده و ایمان اصحاب رو یازد یاد گذاشت و مخصوصاً "نفوسیکه میدان را خالی دیده و بدعوی من یظهره" — اللّٰهی زبان گشوده بودند مُشَرَّف شده و تقاضای عفو و اغماض و توبه و انابه نمودند و بزودی اختلاف و تعدد مراکز و مقاصد بوحدت وجدان و عقیده مبدل گردید و طالبان حقیقت از هر سو در جستجو برآمدند و وعده کثیری ایمان آوردند از مَرَّاشِدِ صُوفِیَّهٔ قَادِ رِبِّهِ و خَالِدِیَّ که آن حضرت را در سلیمانیه دیده و بنام درویش محمد ایرانی میشناختند به بغداد آمده تشرّف حاصل نمودند و چند تن از علمای بغداد مانند ابن آلوسی و دیگران ملاقات و مشکلات خود را سؤال نموده جواب شنیدند و در ردیف محبّین درآمدند و بعضی از اعضاء و کارکنان دولتی و حکومتی و یکی از معاریف گرد موسوم به ملاعلیمردان تشرّف حاصل کرد و بعد همه جا از عظمت آن حضرت صحبت مینمود و حتی زائرین ایرانی که به عتبات مشرف میشدند از استفاضه محروم نشدند و چند نفر از شاهزادگان ایرانی از جمله زین العابدین خان فَخْرُالدَّوْلَه بی اختیار مجذوب شدند و جزو ارادتمندان درآمدند و سایر طبقات که اینگونه توجه علمای سنی و عرفا و بزرگان عرب و ایرانی را مشاهده مینمودند زبان به تعریف گشوده همه جا طرفداری مینمودند باین جهت عظمت

و همیشه امر چنان تأثیر نمود که حسن آداب و رفتار با بیان مشهور و زبان زد خاص و عام گردید و هیچکس جرأت جسارت و مذمت نمی نمود این امور روح تازه و ایمان بی اندازهای در بیان احداث وجوش و خروش عجیبی آشکار ساخت و از طرفی ملامها و متعصبین شیعه در عتبات از این اوضاع بهیجان آمده در رصد قلع و قمع امرالله برآمدند و گردهای عوام را به تعرض واداشته و آنها را به قتل جمال مبارک و اصحاب برانگیختند و چندین بار در رحین عبور هیکل مبارک جسارت نمودند ولی اصحاب آنها را تا دیب کردند و د فعه دیگر تهدید بر هجوم عام و قتل نمودند و اصحاب نیز در بیت مبارک مجتمع شدند و برای مقابلی با هر حادثه حاضر گشتند ولی آن حضرت به نوعی از شجاعت، سلوک و رفتار و رفت و آمد فرمودند و در محل جلوس که قهوه خانه ای در رنزد یک د جله بود بیاناتی میفرمودند که متعصبین عوام دیگر جرأت اقدامی نیافتند و عده ای از اصحاب مراقبت نموده چند نفر که جسارت نمودند تا دیب نمودند و همچنین در مقام فد اکاری و جانبازی بنحوی نار عشق مشتعل و کلمة الله تأثیر و غلبان نمود که آقاسید اسمعیل زواره ای ملقب به ذبیح د برابر بیت مبارک گلوی خود را بریده و خود را فد انمود .

همان فعل سبب شد که چند نفر از اعدا از افعال خود ناد موبحیب الهی فائز شدند جمعی دیگر از اصحاب نیز بخیال فد کردن خود افتاده و رجال د ولت از این حادثه و التهاب و اشتعال اصحاب

مُحَبِّرٍ و مُضْطَرِبٍ گردیده و مذکور میشود که قرار است ما مورین د ولتی کلیه اصحاب را بایران بفرستند لذا امر مبارک صادر شد که مهاجرین بد یار خود د رایران مراجعت نمایند حتی زین العابدین خان فخرالدوله که اکثر د بیت مبارک مشرف و در ساحت اقدس منزلتسی داشت توسط نمود که آقاسید حسین قنّاد از رفتن مُعَاف شود اجازه فرمایند توقف نماید مورد قبول واقع نشد فرمودند د وست د ارم کلیه بلایای وارده را خود به تنهایی تحمل نمایم و احبای الهی محفوظ باشند .

د ر خلال این احوال شیخ عبد الحسین طهرانی معروف به شیخ العِراقِیْن که از علمای شیعه و بر حسب دستور د ربار ایران جهت تعمیر بقاع مُسَبَّرَکَه به عتبات عزیمت نموده بود بعراق عرب ورود نموده و پیشرفت امرالله و شور و انجذاب اصحاب و توجه اغیار را ملاحظه کرد آتش حقد و حسد د ر د رون او افروخته گشته بنای مخالفت را گذاشت و میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران را نیز که بتازگی باین سمت وارد بغداد شده بود با خود همدست کرده و با ارسال مکاتیب مملوّ از تهمت و افترا نسبت بحضرت بهاء الله د ربار ناصر الدّین شاه را بوحشت انداخته و شاه را برآن داشت که از د ربار عثمانی تقاضا نماید که مصطفی پاشا والی بغداد هیکل مبارک را به ما مورین ایران تسلیم نماید .

ناصرالدین شاه نیز د چارترس و واهمه شده بوسیله سفیر خود د ر

اسلامبول بسیار کوشش نمود ولی نتوانست سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی را موافق نموده حکمی صادر نماید والی بغداد نیز بواسطه استماع فضائل و کمالات آنحضرت از علمای سنی اعتنائی بسخنان مفسدات آمیز قونسول ایران نمی نمود. و چون شیخ عبدالحسین دایم "پی فتنه و فساد بود جمال مبارک باو پیغام دادند که برای مذاکره و معلوم شدن حق از باطل حاضر گردد. ابتدا قبول نمود ولی بِالْمَالِ اسْتِنكَافَ و رزیده و بعد ر بیم از بابیان حضور بهم نرسانید.

میرزا بزرگ خان قونسول ایران نیز که در این مورد باشیخ مذکور مساعد و موافق بود بلکه در دشمنی با جمال مبارک دست کمی از او نداشت اشرار را مسلح و تحریک نمود که هر جا جمال مبارک را ببینند به قتل برسانند و حتی وعده خلعت و انعام نیز بآنها داد و احبای خیلی مضطرب و پریشان بودند. در همین ایام لوحی غرا که حاکی از ثبات و استقامت و آرزوی فدا و شهادت در سبیل الهی و راضی بودن بمصائب و بلا یا جهت اصلاح عالم است از قلم مبارک نازل گردید که ابتدا ای آن باین بیت از غزل حافظ علیه الرحمه شروع میشود: شکرشکن شوند همه طوطیان هند - زین قند پارسی که به بنگاله میرود. باین جهت این لوح مبارک بلوح شکرشکن معروف شد. خلاصه شیخ عبدالحسین همه جا به نشر اکاذیب پرداخته و آنهان عامه ناس و متعصبین را مشوش نموده علیه جمال مبارک

برمی انگیخت از جمله رؤیائی نقل نمود که در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبه ای نشسته بمن گفت جناب شیخ مطمئن باش که شمشیر من بهائیان را قلع و قمع نماید و بر آن آیه الکرسی بخط انگریزی نوشته شده بود جمال مبارک بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله پیغام فرمودند که این خواب روئیای صاد قهاست زیرا آیه الکرسی همان آیه الکرسی بود ولو بخط انگریزی یعنی امر بهائی همان امر الهی اسلام است و لکن خط تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است. اما آن قبه این امر الله است و آن محیط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل او البته او غالب است و - بِالْآخِرَةِ علما را با خود متفق ساخت که در کاظمین مجتمع گردیده و به بلوا و شورش عام پرداختند و چون اینکار بدون مشارکت و مساعدت شیخ مرتضی انصاری که اعلم علماء و مرجع مهم تقلید شیعیان و مورد اعتماد جمیع بود صورت نمیگرفت لذا ایشان را بعنوان ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود همینکه مجلس مزبور بوجود علماء آراسته شد شیخ عبدالحسین بیان مطلب نمود و پرده آرزوی مقاصد خفیه خود برداشت چون شیخ مرتضی انصاری دانست که مقصود حضرات ایجاد فتنه و فساد است فوراً از مجلس برخاسته بعد ر عدم اطلاع از کیفیت و صحت و سقم موضوع از آن هیئت خود را برکنار گرفته به نجف اشرف عزیمت نمود. هر چند انفصال و کناره گیری شیخ مرتضی یکباره بنای آمال سینه او را فرو ریخت ولی باز دست

برنداشته و علمای حاضرین را برآن داشت که یکی از علمای مُسَلَّم مورد اطمینان را برای معارضه و مجادله بحضور مبارک اعزام دارد تا آن حضرت را از این امر منصرف نماید لذا ملاحسن عمورا که در کمالات علمی و معنوی مُسَلَّم و طرف اعتماد بود تعیین و اعزام داشتند او نیز در بغداد بوسیله حاجی زین العابدین خان - فخرالدوله سابق الذکر مشرف گردید و مطالب خود را از جانب علماء معروض داشت و آن حضرت بیاناتی در اثبات حقانیت امر مبارک حضرت باب و سایر مسائل علمیّه فرمودند که باعث إعجاب او گشته کاملاً قانع گردید و اظهار داشت که اَلْحَقُّ دَرْمَقَابِلِ اَیْنِ اسْتِدْلَالِ وَبِیَانِ حَقَائِقِ غَیْرِقَابِلِ اِنْکَارِ اَحَدِی رَاقْدَرْتِ بِرْمَقَاوَمْتِ نِیْسْتِ جَزْ اَیْنِ اسْتِ که تصدیق اعتراف برحقانیت نماید و مجال شک و تردید نخواهد بود ولی علماء باین اندازه قانع نشد و مایل به اتیان خارق عادات و معجزات میباشند تا اذعان و اعتراف نمایند فرمودند هرچند در هیچ دور و گوری انبیاء و مبعوثین مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تقاضای قوم را در آوردن معجزات و خوارق عادات نیز بیرفتند، مخصوصاً در آیات قرآنیّه واضح است که حضرت رسول اکرم مسئول منکرین را اجابت نفرمودند چنانچه در سوره بنی اسرائیل میفرمایند: "وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ یَنْبُوعًا لِّخَمٍ" (۱) ولی

(۱) آیه ۹۰: (و) (معرضین) گفتند که ما هرگز به تو ایمان نمیآوریم تا اینکه از زمین برای ما چشمه آبی ظاهر سازی .

مَحْضِ اِتْمَامِ حُجَّتِ بِرْخَلْقِ، علماء د ر امری از امور متفق شوند و بر روی - کاغذ نوشته امضاء نمایند که به آوردن آن دیگر اعتراضی نداشته و اعتراف به حقانیت نمایند ما هم می نویسیم که هرگاه آن معجزه بانجام نرسید بطلان ما ثابت گردد ملاحسن فوق العاده مسرور گردید و با آنکه ایمان نداشت زانوی مبارک را بوسیده رفت و مطالب را نزد علماء اظهار و ابلاغ بنمود ولی علماء از شنیدن این پیام برآشفته بر تعرض افزودند و اظهار نمودند این شخص سَحَّار است شاید سیحری بنماید آنوقت ما دیگر حرفی نمیتوانیم بزنیم ملاحسن از بی انصافی آنها بی حد محزون و متأسر گردید و بوسیله همان حاج زین العابدین خان موقوف را بحضور مبارک عرض نموده و اظهار - خَجَلَتْ و اِنْفِعَالَ نمود و بعد در اکثر مجالس که گوش شنوائی می یافت این قضیه را که حاکی از عجز و ناتوانی علماء و عظمت و بزرگواری امر بود حکایت می نمود و سبب تَنَبُّه و تَدْکُرْ خَلْقِ میگردد .

حسن
(در لوح امر که بافتخار ملا علی بَجِسْتَانِی نازل گردید در راجع به تشرّف ملا تصریح شده .) و چون شیخ از این اقدام نیز نتیجه منظوره را بدست نیآورد با قونسل ایران نزد نامق پاشا والی بغداد اقداماتی نمود که شاید والی حاضر شود جمال مبارک و احباب را به ماورین دولت ایران تسلیم نماید در این موقع بر حسب دستور حضرت بها الله چند نفر از اصحاب به تبعیت دولت عثمانی درآمدند لذا اقدامات آنها بی اثر ماند و والی نیز ناگزیر از حمایت گردید .

حیات بهائی

یکی از نکات مهمه که باید مورد توجه خاص و التفات مخصوص — ماد را ن قرار گیرد و آنی از مد نظرشان دور نشود اهمیت رفاقت کامله آنان با کودکان است. اطفال خرد سال باید ماد را یار وفادار و دست صمیمی و رفیق شفیق خود بدانند و در جمیع موارد با او پناه برند و گنجینه اسرار قلوب خویش را بروی او بازکنند و هیچ چیز را از او مستور و پنهان ن سازند زیرا کودکان غالباً بلکه همیشه بوجود شخصی که محرم راز آنان باشد نیازمند و براهنمائی و دلالت دست مهربانی بشدت احتیاج دارند اگر ماد در مقام چنین رهبر مهرپرور را احراز ننماید اطفال با مال شخصی دیگر را به این سمت برگزینند و او را بدیده دست و وفاداری و صمیمیت و محبت ببینند و کلید مخزن افکار خود را در دست تسلیم و تقدیم او کنند و چنان تحت تاثیر او قرار گیرند که بدون اراده و اختیار مطیع و فرمانبر او گردند و او امرش را به جان و دل گردن نهند در این صورت خطرکی مهلک متوجه اطفال خرد سال می شود زیرا راهنمای او نیز مانند خود او کم تجربه و نادان است و در صحرائ حیرت سرگردان بدیهی است اگر د لیل و مدلول و هادی و مهتدی هرد و راه را از چاه باز نشناسند و دزد را از عسَس تمیز ندهند حالشان پرملال است و مالشان خُسران و وبال .

باوصف این حال، ماد را غالباً "کودکان خویش را بعناوین

مختلفه از خود میرانند و کوچکترین توجه و التفاتی به احساسات پاک و بی شائبه آنان مبذول نمیدارند و به جای آنکه اطفال معصوم را مسحور و مفتون مهر و محبت خود کنند بدامن تند و درشتی متوسل میشوند و وسائل و موجبات انزجار و اشمئزاز آنان را فراهم میآورند و بیشتر اوقات برخلاف واقع و حقیقت چنان خود را جلوه میدهند که گوئیا از دیدن بچه ها بیزارند و از موافقت و موافقت با آنها فرسنگها دور و برکناره اطفال نیز بعد از مواجهه مکرر با بی مهری ماد را اندک اندک از او دوری مینمایند و روی بسوی دیگران می نهند و آنچه در دل دارند با دوستان نادان خود در میان می نهند و پند و اندرز رفیقان خویش را چون در شاهوار در گوش میکنند و سرنوشت خود را بدست کسانی چون خود می سپارند . منطری را بنظر آورید که کودکی هفت ساله در کوچه یامد رسه از اطرافیان خود حرفی شنیده و در پیرامون خود چیزی شنیده که در نظر او معمای عجیبی جلوه نموده و حلال آن مورد توجه دقیق او قرار گرفته و هر قدر خواسته که مستقلاً و بدون کمک دیگران با فکر و فهم کودکانه خود آن عقده را بگشاید از عهد بهرنیامده و با خود چنین اندیشید که وقتی بمنزل رسد از مادر حلال این معضل را بخواهد طفل با این تصمیم بخانه میرسد و بکمال وجد و سرور با گونه های برافروخته و لبانی خندان و دیدگانی درخشان نزد مادر میرود و مشکل خود را عرضه میدارد و از او یاری و مدد می طلبد ماد زکه از کار روزانه خسته و

فرسوده شده و الان هم مشغول کار و تهیه ناهار است و بقول خودش
دانش شور میزند و چون سپرو سرکه میجوشد و حوصله حرف زدن —
ندارد بکمال تغییر و تشدد به طفل جواب میدهد: "توهم حالا
وقت پیدا کردی که این حرفهای بوج و بی معنی را برای من سوغات
بیاوری نمی بینی که من حالا کار دارم و فرصت چانه زدن با تو را
ندارم؟"

طفل از این حرکت مادرجنان مأیوس می شود و در نفس خود خوار
و زبون جلوه میکند که هماندم با خود عهد می بندد که دیگر از مادر
چیزی نپرسد و اینگونه حرفهای "بی معنی" را برای او "سوغات"
نیآورد و لکن چون حس کنجکاوای کودک با این حرفها تسکین نیافته
و قوه متجسس بر سراپای وجود او حکومت میکند ناچار راهی دیگر
بنظر میآورد و عاقبت رفیق همد رسش را که با هم روی یک نیمکت
می نشینند و شریک رنج و شادی یکدیگرند برای وصول باین منظور
برمیگزیند و تعاقب این تصمیم در اولین ملاقات سوآل خود را طرح
میکند و جوابی مطابق میل و ذوق و فهمش می شنود و حرفهای آن
دوست که به قول سعدی عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ "چون دیو باد آمد ریک پوستند"
مانند نقش بر سنگ در لوح ضمیرش ثبت می شود و چه بسا که تا پایان
زندگانی، آن "نصیحت"، راهنمای اعمال و اقوال او قرار میگیرد و شاید
آن "پند" تا آخر عمر بندگی بردست و پهای او می نهد.

حال اگر مادر آذنی توجیهی باین نکته مینمود و در جواب پرسشش

طفل راه صواب را با او مینمود خَطِّ مَشِي آن کودک تغییر می یافت و
دست تگدی بسوی رفیق بی اطلاعش دراز نمیکرد. بنابراین لازم
است والدین در مواقع مراجعه اطفال با ایشان خشونت و درشتی
نکنند و بقدر مقدور به پرسشهای آنان جواب مفید بدهند و هیچگاه
رشته الفت و محبت فیما بین را نگسلند و بکودکان خود برای مکالمه و
سوآل و جواب میدان دهند.

بعضی از اولیاء در رفتار خود با کودکان حالت اعتدال ندارند و
پیوسته در جاچه افراط و تفریط سالکند بدین معنی که گاهی در
نهایت درجه خشونت و سختی با اطفال رفتار میکنند و وقتی در
منتهی درجه رأفت و محبت و مرحمتند. همان پدر و مادر که چند
دقیقه پیش فریاد و فغانش باوج آسمان میرسید و طفل خود را تحت
شکنجه گذاشته بود حال بکمال مهربانی بوسه های پی در پی برگزیده
او میزند و چنان همان طفل مبعوض را نوازش میکند که گویی آن خشم
و غضب کاملاً مصنوعی بوده است.

این عدم اعتدال، اطفال را همواره در حال نگرانی و اضطراب نگه
میدارد و همیشه اعصاب آنان کشیده است و پیوسته مترصد حوادث
غیر مترقبه هستند و نمیدانند که رفتار ایشان چه انعکاسی در پدر و
مادرشان خواهد داشت آیا مورد مهر و محبت قرار خواهند گرفت و یا
در چار قهر و غضب خواهند شد. لهذا اولیاء باید در رفتار و گفتار
خود اصول مسلمهای را پیروی کنند و در این زمینه بتفکر پردازند و

خط مشی وسلوکشان روشن ومعین باشد . یکی از نکات دیگری که علم پدر و لوزی انظار مربیان را بآن معطوف میدارد اینست که سن طبیعی اطفال غیر از رشد عقلانی و فکری آنهاست به این معنی که ممکن است طفل ده ساله از لحاظ نشو و نما و قوای معنوی شش ساله باشد و بالعکس کودکی شش ساله از حیث شدت ذکاوت و جدت درها ده ساله جلوه کند اینست که علماء این علم همواره بمر بیان و آموزگاران توصیه و سفارش کرده اند که در موقع تعلیم و تربیت فقط توجه به سن طبیعی اطفال و قیامت و اندام آنها کافی نیست بلکه باید رشد عقلانی و نشو و نما و قوای فکری کودکان را پیوسته منظور نظر قرار داد .

اقتباس از مجموعه مقالات تربیتی جناب فروتن

حقوق الله

در کتاب اقدس نازل . قوله تعالی : *

"وَالَّذِي تَمَلَّكَ مِائَةٌ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فِتْسَعَةَ عَشْرٍ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاِطْرِبِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِيَّاكُمْ يَا قَوْمِ أَنْ تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ قَدْ أَمَرْنَاكُمْ بِهَذَا بَعْدَ إِذْ كُنَّا غَنِيًّا عَنْكُمْ وَعَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ" آیه های ۲۲۷ و ۲۲۸ .

مضمون بیان حق جل شانه بفرسی چنین است :

(کسیکه صد مثقال طلا دارا شود نوزده مثقال آن از آن پروردگار عالمیان است ای بندگان مبادا خود را از این فضل اعظم بازدارید ما شمارا یادای حقوق الله امر کرده ایم در حالیکه از شما آنچه در جهان است بی نیازیم .)

در دیانت بهائی این مبلغ حقوق الله نامیده میشود و حد آن نوزده مثقال طلا با احتساب هر مثقال نوزده نخود است .

تبصره : در اوزان و مقیاسات کشوری هر مثقال ۲۴ نخود یا $\frac{1}{16}$ سیر است (سیره ۷ گرم است) ولی حضرت اعلی ارواح الوجود لمثل لومئته الفداء دستور فرمودند هر مثقال را نوزده نخود محاسبه نمایند که عیناً بقبول جمال قدم فائز وهم اکنون بدان نحو عمل میشود .
در باره حقوق الله نکات مشروحه زیر که از آثار مبارکه الهیه استخراج و تلخیص شده درج میگردد .

۱- هرگاه شخصی دارای نقودی با ارزش نوزده مثقال طلا باشد یا

قیمت اموال و دارائی او معادل بهای نوزده مثقال طلا گردد پس از کسر مخارج سالیانه باید صدی نوزده آنرا بعنوان حقوق الله به مرجع امر بپردازد .

۲ — بر اموال و وجوه نقدی که حقوق آن یکبار پرداخت شده حقی تعلق نمی‌گیرد مگر آنکه منافع حاصله از معامله و تجارت بر آن اضافه شود و بحد نصاب مجدداً برسد یا اینکه مال و وجه نقد موصوف عیناً بشخص دیگری انتقال یابد که در اینصورت حکم حقوق بر آن شمول خواهد یافت .

۳ — اگر شخصی مبلغی وجه نقد داشته باشد و حقوق آنرا داده باشد و این مبلغ در نتیجه ضرروزیان ناشیه از کسب و تجارت کاهش یابد یا کلاً از بین برود ولی بعدها در نتیجه فعالیت و رونق در داد و ستد مبلغ مذکور عیناً تحصیل شود دیگر حقوق بر آن تعلق نمی‌گیرد و از پرداخت حقوق معاف است .

۴ — بیت مسکون و اسباب آن که از احتیاجات ضروری هر فردی است همچنین لوازم کسب و معیشت مشمول حکم حقوق نمی‌باشند . این معافیت شامل اسباب محل کسب و تجارت و آلات و ادوات زراعت حتی حیواناتی که برای امر کشاورزی و فلاح مورد نیاز است می‌باشد .

۵ — مطالبه و تکلیف احواء بر ادای حقوق جایز نیست هر نفسی باید بشخصه حقوق متعلقه بما یملک خویش را در کمال صداقت محاسبه نموده و بمیل و رغبت بپردازد از قلم جمال قدم در این مقام

نازل . قوله تعالی : " ادای حقوق بر کل فرض است و حکمش از قلم اعلی در کتاب نازل و ثابت و لکن اظهار و اصرار ابداً " جایز نه هر نفسی موفق شود بر آداء آن و بروح و ریحان برساند مقبول است و الا فلا " صفحه ۶ . گنجینه حد و دوا حکام .

۶ — دخل و تصرف در وجوهی که تحت عنوان حقوق الله تقدیم میگردد بدون اذن و اجازه مرجع امر که در این ایام بنص قاطع ربانی بیت العدل اعظم الهی است جایز نمیباشد .

۷ — اگر اضافه عایدات سالیانه هر کس از یک واحد بیانی تجاوز کند ولی بدو واحد نرسد حقوق الله نسبت بما زاد یک واحد تعلق نمیگیرد تا اینکه بیک واحد کامل بالغ گردد .

۸ — خانه مسکونی و اثاث البیت در موقع انتقال بوارث از طریق ارث از حقوق الله معاف است .

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به احوای همدان میفرمایند :

ای یاران ربانی من این یقین و مسلم است که حضرت بیچون در جمیع شئون بعبای مطلق موصوف و برحمت و اسعه مشهور و بیغیض ابدی ما لوف و بعبطاً برعالم وجود معروف ولی نظر بحکمت بالغه و امتحاناً قارقه تا آشنا از بیگانه امتیاز یابد ، حقوق برعباد خویش واجب و مفروض فرمود . نفوسی که اطاعت این امر مبرم نمودند ببرکت آسمانی موفق و در دوجهان روی روشن و مشام از نسیم عنایت معطر گردند از جمله حکمت‌های بالغه اینکه اعطای حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس

گردد و نتایج عظیمه با روح و قلوب بخشد و در موارد خیریه مصرف گردد.

پیام ۱۰ شهرالعلم ۱۲۷ بیت العدل اعظم خطاب به محفل ملی بهائیان ایران:

بعضی از یاران عزیز که به تقدیم حقوق الله مؤمنند از این هیئت پرسیده اند که اهداء تبرعات به صندوقهای امریه با اداء حقوق الله چه رابطه و نسبتی دارد و اگر کسی به نیت اداء حقوق الله به تبرعات خیریه جهت مشروعات سائره پردازد آیا از تقدیم حقوق الله معافست یا آنکه حکم دیگری دارد با آنکه نصوص الهیه در این مورد صراحت دارد ولیکن چون این سوءال مکرر شده مقرر گردید که توضیحا جهت اطلاع یاران مهربان مرقوم شود که: اداء حقوق الله از فرائض دینی اهل بهاست چه که حکمش در کتاب مستطاب اقدس منصوص است و بیانش در الواح شتی معین و مذکور هیچ مؤمن مخلصی که واجد شرائط معینه باشد از اداء حقوق الله مستثنی نیست حتی بنص کتاب امتناع از اداء حقوق الله بمنزله خیانت محسوب و خطاب "مَنْ خَانَ اللَّهَ يُخَانُ بِالْعَدْلِ" (۱) در حق این نفوس مکتوب، بفرموده مرکز میثاق "مَحْضِ الطَّافِ بِنَبِيِّنَا" حضرت بزرگواران به

(۱) هر که نسبت بخدا اوند خیانت و زرد عدالة مورد خیانت واقع

خواهد شد.

تعیین حقوق الله بر عباد خویش منت گذاشت و الا حق مستغنی از کائنات بوده" این حکم محکم به شهادت قلم اعلی دارای مصالح و حکم لا تخصی است سبب تطهیر اموال است و دافع خسران و وبال باعث نعمت و عزت است و علت خیر و برکت، انفاقی است که نسبتش إِلَى اللَّهِ است و خدمتی است که مُمِدِّ ارتفاع امر الله، اعطاء حقوق — بفرموده مرکز میثاق برای امتحان مؤمنان است و سبب ثبوت و رسوخ ایشان در ایمان و ایقان.

مختصر آنکه حقوق الله از تکالیف قاطعه شرعی اهل بهاست که طبق نصوص مبارکه بمرجع امر راجع و قرارش بفرموده جمال قدم جل شانه بعد از تحقق بیت العدل علی ما اراده الله تعیین گردد — و احدی جز مرجع امر حق تصرف در آن ندارد یعنی آنچه از اموال نفوس بحقوق الله راجع و مخصوص است، تعلق به مرکز امر الله دارد نه به آن نفوس لهذا یاران به تشخیص و اراده خود نباید وجوه حقوق الله را بمصارف دیگر رسانند ولو آنکه مصارف خیریه امریه باشد زیرا بنص صریح، تبرعات و اعانات سائره باید بعد از تقدیم حقوق الله یعنی اموال باقیه طاهره که متعلق به خود اشخاص است تقدیم گردد. امیدوار چنانیم کل بر این وظیفه مبارکه مقدسه که کافله سعادت حقیقیه و مؤید اجرائات عمومی اهل بهاست موفق و فائز گردند وَاللَّهُ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ .

با تقدیم تحیات بهیه — بیت العدل اعظم

بشارات کتاب بیان

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

" حضرت باب در کتاب مستطاب بیان و همچنین در الواح و توقیعات مقدسه اهل عالم خصوصا " مُسْتَظَلِّينَ د زَطَلَّ سِدْرُهُ الْهَيْهَرَا بِإِشْرَاقِي اعظم و ظهوری اکمل و اتم از ظهور خویش بشارت داده و امر بیان را بمنزله " طلّیعه و تباشیر آن تَبَاشِيرِ اعْظَمِ مُشْرِقِ اَزْ سَمَاءِ اِرَادُهُ مَا لِكِ قَدَمِ مَحْسُوبِ فَرْمُودَهُ . . . " قرن بدیع قسمت اول

در حقیقت ما مورث عظیم حضرت نقطه اولی بشارت بظهور مبارک حضرت بهاءالله بوده . منتخبات زیرقطره ای است از دریاهای تعلق ناگسستن قلم و بیان حضرت اعلی رابه " مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ " نشان میدهد .

" طُوبَى لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللهِ وَيَشْكُرُ رَبَّهُ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ وَلَا مَرَدَ مِنْ عِنْدِ اللهِ فِي الْبَيَانِ " * (بیان فارسی باب ۱۶ از واحد ثالث)
مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است :

خوشبحال کسیکه به نظم بهاءالله ناظر باشد و پروردگارش را شکر نماید زیرا که او ظاهر خواهد شد و از برای او هیچ بازگشتی (از این حکم) از جانب خدا در بیان نیست .

" فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تَدْرِكُونَ " * در سال ۹ به هر خیری خواهید رسید
" فِي سَنَةِ التَّسْعِ أَنْتُمْ بِلِقَاءِ اللهِ تَرْزُقُونَ " * در سال ۹ شما به دیدار پروردگارتان مرزوق میشوید .

" اگر بظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمره بیان را ظاهر کردی
و الا لایق ذکر نیستی نزد خداوند " (نقل از قرن بدیع قسمت اول)
" عَلَيْكَ يَا بَهَاءَ اللهِ ثُمَّ اُولَى قَرَابَتِكَ ذِكْرُ اللهِ وَ شَأْنُ كُلِّ شَيْءٍ فِي كُلِّ حِينٍ وَ قَبْلَ حِينٍ وَ بَعْدَ حِينٍ " * (باب ۱۶ از واحد سابع بیان عربی)

(بر توباد ای بهاءالله سپس بر منسوبین تو ذکر خدا و ثنای هر چیزی در هر حین و قبل حین و بعد حین) حین بحروف ابجد مساوی ۸ و بعد حین اشاره به ظهور حضرت بهاءالله در سنه تسع است .

" کسی عالم به ظهور نیست غیرالله . هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند " (باب ۱۵ از واحد ثالث)
" إِنَّ الْبَيَانَ مِيزَانٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِلَى يَوْمٍ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ " *

(باب ۶ از واحد دوم)

(همانا شریعت بیان میزانی است از جانب خداوند تا روز (ظهور)
من بظهره الله)

* . . آنچه در بیان متکون شود از شوون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان بسوی من بظهره الله که ظهور آخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل راس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب بخود . . . " (باب نوزدهم از واحد دوم)

* " مَنْ آمَنَ بِمَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ فَكَانَ آمِنًا بِاللهِ (۱) . . . ظهور الله در هر

(۱) (هر کس به من بظهره الله مؤمن شود مانند آنست که به خدا

ظهور که مراد از مَشِيَّتِ اُولِيَّهٖ باشد، بهاء الله بوده و هست و كَلَشِيَّهٖ
نزد بهاء او لَأَشِيَّهٖ بوده و هستند . . . هر کس بِمَنْ يَظْهَرُ اللهُ
ایمان آورد و ایمان بآنچه او امر فرموده آورد، ایمان آورده است
بخداوند از اَوَّلِيّی که از برای او اول نیست .

(باب پانزدهم از واحد سوم)

"قسم بذات اقدس الهی جَلَّ وَعَزَّ که در یوم ظهور من یظهره الله
اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از اینکه هزار
مرتبہ بیان را تلاوت کند" (باب هشتم از واحد پنجم)

"كُلَّ ظَهْرَاتٍ وَظَهْرٍ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) از برای ظهور من یظهره
الله خلق شده" (باب دوازدهم از واحد ۴)

"او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان
در نوار مُحْتَجِبٌ خواهید بود" نقل از لوح خطاب به ابن ذئب ص ۱۸۶
"اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم"
مَا خَذَ فَوْقَ ص ۲۰۳

"مَثَلٍ مِّنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ مِثْلَ مِحْكٍ" است که فصل میکند مابین طلای
خالص از غیر آن .:

باب چهارم از واحد پنجم بیان

درس عربی

درس هشتم :

بترتیب جلسات قبل به قسمت اول نوار ۹۲ تا سطر ۱۵ و با توجه
به متن مربوطه بدقت گوش فرا داده و چند بار اینکار را تکرار کنید تا
با قواعد یکه در نوار از آن صحبت میشود کاملاً آشنا شوید سپس
قواعد زیر را در دفتر قواعد مرقوم فرمائید و تعاریف را با مثال حفظ
کنید .

متن زیر را هنگام گوش فرادادن به نوار ملاحظه فرمائید .

۱- رَجُلٌ ، الْكِتَابُ ، عَلِيٌّ

۲- مردِ دانشمند
موصوفِ صفتِ

۳- جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ ، رَأَيْتُ رَجُلًا عَالِمًا

آمد مردی دانشمند دیدم مردی دانشمند

ذَهَبْتُ إِلَى رَجُلٍ عَالِمٍ

رفتم بسوی مردی دانشمند

۴- جَاءَ الرَّجُلُ الْعَالِمُ ، رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْعَالِمَ

آمد مرد دانشمند دیدم مرد دانشمند

ذَهَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ الْعَالِمِ

رفتم بسوی مرد دانشمند

۵- كِتَابِ حَسَنٍ ، زنگِ اِخْبَارِ

۶- مَضَافٌ مَضَافٌ اِلَيْهِ

۷- بَابُ الْبَيْتِ

دربِ خانه

۸- رِجَالُ الْقَوْمِ ، رَأَيْتُ رِجَالَ الْقَوْمِ ، ذَهَبْتُ اِلَى رِجَالِ الْقَوْمِ

مردان قوم دیدم مردان قوم رفتم بسوی مردان قوم

۹- هَذِهِ وَرَقَةٌ الْفِرْدَوْسِ

۱۰- جَاءَ رَجُلٌ ، جَاءَ الرَّجُلُ

آمد مردی آمد مرد

۱۱- بَابُ بَيْتِ ۱۲- بَابُ الْبَيْتِ ، بَابُ بَيْتِ

دربِ خانه‌ای دربِ خانه دربِ خانه‌ای

۱۳- اَلْحَانَ قُدْسٍ ۱۴- بِالْحَانَ قُدْسٍ

قواعد زیر را عیناً بد فتر قواعد منتقل فرمائید .

د عربی وقتی د واسم پشت سرهم بیایند اول باید ببینیم این د و - اسم چه نسبتی بایکدیگر دارند آنوقت می‌توانیم آنها را اعراب گذاری کنیم .

صفت و موصوف - ممکن است اسمی اسم قبل از خود را توصیف کند در این صورت به اسم اول موصوف و به اسم دوم صفت می‌گویند و همیشه اعراب صفت از موصوف تبعیت می‌کند یعنی اگر موصوف

مرفوع باشد ، صفت نیز مرفوع میشود و اگر منصوب باشد صفت نیز منصوب میشود همینطور اگر موصوف مجرور باشد صفت نیز مجرور میشود مثلاً

جَاءَ رَجُلٌ عَالِمٌ رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْعَالِمَ

آمد مردی دانشمند دیدم مرد دانشمند را

توجه : از دو مثال بالا یک نتیجه دیگر نیز گرفته میشود و آن اینکه اگر موصوف معرّفه باشد صفت نیز علاوه بر اینکه از اعراب او تبعیت میکند معرّفه خواهد بود برعکس اگر موصوف نکره باشد و تنوین گرفته باشد صفت نیز نکره بوده و تنوین خواهد گرفت .

مُضَافٌ وَمُضَافٌ اِلَيْهِ : اگر د واسم پی‌د رپی بیایند واسم دوم به اسم اول اضافه شده باشد اسم اول رامضاف واسم دوم رامضاف -

الیه می‌گویند ، د عربی مضاف الیه همیشه مجرور است و اعراب آن به اعراب کلمه قبل از آن یعنی مضاف ارتباطی ندارد .

مثلاً" بَابُ الْبَيْتِ رَأَيْتُ رِجَالَ الْقَوْمِ

دربِ خانه	دیدم مردان قوم
مُضَافٌ مَضَافٌ اِلَيْهِ	مَضَافٌ مَضَافٌ اِلَيْهِ
(مرفوع) (مجرور)	(منصوب) (مجرور)

توجه : کلمه‌ای که مضاف واقع شود هیچگاه نمی‌تواند تنوین بگیرد بَابُ بَيْتِ هیچگاه بَابُ بَيْتِ نمیشود .

تمرین : در عبارات و جملات زیر مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف را تعیین کنید .

معانی لغات واصطلاحات نشریه ۱۸

اِتِّیَان : آوردن ، آمدن ، انجام دادن

اِجْرَائَات : مفرد آن : اجراء : روان کردن امری — بمرحله عمل گذاشتن
اَدْنَى : پست تر (بین) — نزد یک تر (بین) — عالم ادنی : عالم جسمانی
عالم خاک

اَرْوَاحُ الْوُجُودِ لِمْظَلُومِيَّتِهِ الْفِدَاءُ : ارواح عالم وجود برای مظلومیت
اوفدا باد

اِسْتِنْكَاف : از روی تکبر و بزرگ منشی از کاری سرباز زدن ، سرپیچی

اَسْفَل : پائین ترین ، پست تر (بین) ، زیوتر (بین) ، ضِدِّ اَعْلَى

اِسْتِمْرَار : تفرّت داشتن ، گراختن ، ترسیدن

اِعْتِلَاء : بلند شدن ، برتری یافتن ، بلند پایه شدن

اِلْقَاء : وارد ساختن ، طلب ، انداختن ، افکندن ، ابلاغ کردن

اِنَابَه : مُتَنَبِّه شدن ، توبه کردن ، روی بسوی خدا نمودن

اِنْفِعَال : شرمندگی ، شرمند ه شدن

بِقَاع : جاها ، مکان ها ، بُقْعَه ها

بَلْوَى : آشوب ، شورش

بِالْآخِرَةِ : در آخر کار ، در انتها

بِکِرَان : بی کرانه ، بی انتها ، کنایه از زیاد و نامحدود

پدولوژی : رشته ای از پزشکی ، طب اطفال از لحاظ جسمی و روانی

تَأَثَّر : اَشْرَیذ بیری — اندوهگین و محزون شدن — تحت اثر قرار گرفتن

۱- نُورُ الْوَجْهِ ۲- مِنْ نُورِ الْوَجْهِ ۳- هَذَا الْمَنْظَرُ الْاَكْبَرُ

۴- بِاَلْحَانَ قُدْسٍ مَلِيحٍ ۵- لَا اِلَهَ اِلَّا الْقَادِرُ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

۶- عَفْوُكَ الْبَدِيعُ ۷- عَلٰى اَنْفَانٍ سِدْرَةِ الْبَقَاءِ

۸- فَضَّلَ مِنْ نَبَأِ اَللّٰهِ اَلْمَلِكِ الْعَزِيزِ ۹- عَنْ جِوَارِ رَحْمَتِكَ

جداشده

۱۰- يَفْتَحُ اَللّٰهُ اَبْوَابَ الْفَضْلِ وَالْجُودِ

باز می کند

تَخَطَّى : خطا کردن ، تجاوز از حدِّ خود
تَفْرِيط : کوتاهی و قصور کردن ، ترک کردن و فروگذاشتن
تَلَقَّى : دریافتن ، بحساب آمدن ، گرفتن ، ملاقات کردن ، مصادف
شدن .

تَوَسَّط : در میان واقع شدن ، میانجی‌گری کردن
جَسَّارَت : گستاخی ، بیبایگی ، جُرْأَت زیاد
حِقْد : کینه

حِكْمٌ لَا تُحْصَى : حکمت‌های بیشمار
دُرُّ شَاهَوَار : مرواریدِ گرانمایه که در خور و لایق شاه باشد .
دِهَاءٌ : زیرکی ، تیزهوشی ، کاردانی ، خوش‌فکری
ذَكَاءٌ : هوش ، ذکاوت

سَادِحٌ وَجُودٌ : حقیقتِ وجود ، جوهرِ وجود ، منظور حضرت بهاء‌الله
میباشد .

شُئِيٌّ : جمعِ شَتِيَّت : پراکنده

شُمُولٌ : احاطه ، فراگیری ، همراهی فرارسیدن

طَلِبَعَهُ : نشانه شروع شدن ، مقدمه لشکر ، پیشرو سپاه

عَتَبَاتٌ : جمعِ عَتَبَةٍ : درگاه ، آستان ، اماکن زیارتی (مخصوصاً در عراق

عرب)

عَسَسٌ : پاسبان ، میرشیب ، شبگرد

عَدَالَةٌ : بخاطر اجرای عدالت

عُقْدَةٌ : گره ، پیچیدگی ، پیچیدگی در کلام — جمع : عُقَدٌ

عَلَامٌ : بسیار دانا

عَلَى مَا رَأَى اللَّهُ : بر آنچه که خدا خواسته باشد

غَلِيَانٌ : جوشیدن ، بجوش آمدن

فَارِقَةٌ : جدا کننده ، حق از باطل ، فرق گذارنده

فِرْدَوْسِ أَعْلَى : بهشتِ برین

قَلَعٌ : از ریشه‌کندن

قَمَعٌ : از ریشه‌کندن ، زدن

كَارَةٌ : زشت پندارنده — کسیکه نسبت به چیزی گراحت داشته باشد

كُلُّشِيٌّ : هر چیزی ، در اصطلاح بیان عدد ۳۶۱ که حاصل ضرب —

۱۹ × ۱۹ میباشد و خود کُلُّشِيٌّ نیز به حساب ابعاد مساوی

۳۶۱ میشود .

لَأَشْيٍ : ناچیز — بی‌مقدار

لَنْ يَتَغَيَّرَ : هرگز تغییر نمی‌کند — تغییر نیافتنی

مَالٌ : مقصد ، هداف ، آخرکار

مَا وَقَعَ : آنچه که واقع شده

مَا يَمْلِكُ : آنچه را که در تصاحب او است ، آنچه را که مالک میشود

مُتَرَصِّدٌ : گوش‌بزننگ ، منتظر

مَحَكٌّ : وسیله آزمایش طلای ناب از غیرناب ، سنگی که طلا یا نقره را بآن

میسایند .

مُتَجَسِّسٌ : جستجو کننده ، کسیکه در طلب چیزی است
مُتَعَاقِبٌ : بد نبال ، از پس — مُتَعَاقِبٌ : از پی در آینده ، کسیکه پشت
سرد یگری آید

مُتَكَوِّنٌ : بوجود آمده ، پدید آمده ، موجود ، هستی یافته

مُدَاقَّةٌ : در امری دقت و باریک بینی نمودن

مَذَلُّوْلٌ : دلالت شده — مفهوم — منظور

مَذْمُومٌ : بد گفتن از کسی یا چیزی ، نکوهش

مُرْتَدٌّ : کسیکه از دین برگشته باشد

مَسْرَتٌ : شادی ، سرور — جمع : مَسَرَّاتٌ

مَسْحُورٌ : جادوشده ، فریفته شده

مُطْلَقٌ : غیرمقید ، آزاد ، قطعی ، کامل ، نقطه مقابل نسبی

مُعْضِلٌ : مُشْكِلٌ ، سخت ، شدید — جمع : مُعْضِلَاتٌ

مُقْتُونٌ : شیفته ، فریفته ، عاشق

مُمَدَّنٌ : به تمدن رساننده

مُنَوِّرٌ : روشن سازنده

مُهْتَدِيٌّ : هدایت شده — راهنمایی شده

نَفْسٌ نَاطِقَةٌ : روح انسانی

وَالْأَفْلَا : وگرنه پس نه

وَاللَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ : و خداوند از عالمیان بی نیاز است

هَادِيٌّ : راهنما ، هدایت کننده

هَيْمَنَةٌ : شکوه ، عظمت ، جلال ، قدرت

اعلام شماره ۱۸

آيَةُ الْكُرْسِيِّ : آیه ۲۵۶ سوره بقره **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** .
که هنگام خوابیدن یا برای حفظ شدن از مخاطرات یا مواقع ترس
تلاوت میکنند .

بَنگَالَه : منطقه ای در آسیای جنوبی که بین کوههای هیمالیا و خلیج
بنگال قرار دارد . شامل دو قسمت است بنگال شرقی در پاکستان
شرقی که پایتخت آن داکا و بنگال غربی در هندوستان که مرکز
آن کلکته است .

چهار وادی : رساله ای است عرفانی از جمال اقدس ابهی به اعزاز
دانشمند و عالم معروف شیخ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كِرْكُوكِي که در بغداد نازل
گردید . اسامی چهار وادی عبارتست از : مَقَامِ نَفْسٍ — مقام عقل —
مقام عشق — مقام عرشِ نوآد .

حافظ : خواجه شمس الدین محمد ملقب به حافظ ، سرآمد غزلسرایان
ایران . اهل شیراز متولد و متوفی در اوایل و اواخر قرن هشتم هجری
قمری .

خالدیه : طریقه ای در تصوف

سعدی : شیخ مُشْرِفُ الدِّينِ مِصْلِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَيَا بَقُولِي مُصْلِحِ
الدِّينِ ، أَفْصَحُ الْمَتَكَلِّمِينَ وَازْأَعْظَمُ أَدْبَابِ وَشُعْرَائِي إِيْرَانِ بَلْأَعْظَمِ
ایشان میباشد تولدش رابه سال ۶۰۰ هجری در شیراز و فوتش رادرحدود
۶۹۵ هجری قمری در رهمان شهر دانسته اند . از شیراز سفری به

بغداد و شام و حجاز نموده کلیات سعدی شامل بوستان، گلستان، غزلیات و قصاید و رباعیات و سایر اقسام شعر است که مکرر به چاپ رسیده است.

سید اسمعیل زواره‌ای: از مؤننین اولیه دوره حضرت اعلی و عشاق طلعت ابهی که در بغداد خود را ذبیح الله و کشته عشق حضرت معبود فرمود و ملقب به ذبیح گردید - در لوح رئیس (عربی) جمال مبارک از وی به لقب محبوب الشهداء و سلطان الشهداء یاد فرموده‌اند.

شکر شکن: نام لوح مبارکی است بزیان فارسی از حضرت بهاء الله که در اواخر دوران بغداد و در پاسخ به سید محمد حسین متولی قمی عز نزول یافته است.

شیخ عبدالحسین طهرانی، شیخ العراقین: از مجتهدین شیعه که ناصرالدین شاه او را ظاهراً با اسم تعمیراکن مقدسه در کربلا و نجف از ایران دور کرد و به عراق فرستاد. او از اعدای حضرت بهاء الله بود.

شیخ مرتضی انصاری: مجتهد اعلم شیعیان و مردی متقی بود که بعد از فوت شیخ محمد حسن صاحب جواهر که از سال ۱۲۶۶ مرجع مطلق شیعیان گردید. وی با مجتهدین مقیم عراق که بتحریک شیخ عبدالحسین طهرانی در مخالفت با حضرت بهاء الله متفق شده بودند موافقت و همکاری ننمود تولدش در سال ۱۲۱۴ هـ. ق. در

ذرفول و فوتش در ۲۸۱ در نجف بوده است. از آثار وی "مکاسب" و "فرائد الاصول" موصوف به رسائل مشهور میباشد.

عبدالمجید: سلطان عبدالمجید اول خلیفه عثمانی و خلیفه اسلام (از ۱۸۳۹-۱۸۶۱) میباشد. زقلم مبارک حضرت رب اعلی توفیقی با و نازل شده است.

قادریه: طریقه‌ای از تصوف در عالم اسلامی که منسوب است به مؤسس آن فرقه یعنی عبد القا در گیلانی.

کلمات فردوسیه: لوح مبارکی است که از قلم اعلی به اعزاز جناب حاج میرزا حمید رعلی اصفهانی در عکا نازل شده غیر از خطبه مقدسه و بیان مؤخره شامل ده مطلب مشخص مانند خشیه الله، اهمیت دین، اعتدال و... میباشد.

ملاعلی بجنستانی: از علمای خراسان که بواسطه جناب ملا حسین بشرویه‌ای مؤمن و بعداً بهائی شده مصدر خدمات و واسطه ارسال الواح بودند. از جمله الواح کثیره که از قلم اعلی به اعزاز ایشان نازل شده "لوح امر" میباشد. شهید فی سبیل الله جناب یوسف قدیمی نوه ایشان بوده‌اند.

میرزا بزرگخان قزوینی: ابتدا کاربرد از ایران در آرزنة الروم بود. و بعد در سال ۱۲۷۶ هجری کاربرد از (قنسول) ایران در بغداد شد و در ابراز دشمنی نسبت به جمال مبارک همدست شیخ عبدالحسین بود.

هفت وادی : از آثار قلم اعلیٰ بعد از مراجعت از سلیمانیه که در بغداد در جواب سؤالات شیخ محیی الدین قاضی خانیقین عز نزول یافته و فرموده " مبارک حضرت ولی امر الله " معدن رموز و اسرار لطیفه و گنجینه لئالی و ذخائر احدیه محسوب " - مراحل هفتگان یا هفت وادی که سالک باید برای وصول بسر منزل مقصود طی کند عبارتند از : وادی طلب ، وادی عشق ، وادی معرفت ، وادی توحید وادی استغناء ، وادی حیرت و وادی فقر و فنا .

موسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع